

مفهوم فرهنگ و تمدن در ادبیات معاصر

پیش‌گفتار

امروز در جامعه‌شناسی پیشرفته علاوه بر افکار و عادات و معتقدات هنر و تقلیدهای اجتماعی، همه ابزار و مصنوعات مادی، سازمان‌های اجتماعی، نهادها و کالاهای اقتصادی و... در حیطه تعریف فرهنگ قرار دارند. به عبارت دیگر، کلیه دست‌آورد های معنوی و مادی انسان در زندگی اجتماعی - به عنوان میراث‌های اجتماعی - فرهنگ نامیده می‌شوند.

انسان به وسیله همین فرهنگ جامعه، یک موجود اجتماعی است؛ اگر آن را از زندگی او حذف کنند، یک حیوان ناتوان و وحشی خواهد بود. انسان‌ها در نسل‌های متوالی فرهنگ را می‌آفرینند و تکمیل می‌کنند؛ فرهنگ جامعه (میراث اجتماعی) نیز آن‌ها را می‌سازد و توانا تر می‌گرداند.

جامعه به وسیله میراث اجتماعی (Cociulheritage)، یا میراث فرهنگی، یا فرهنگ (Culture) خود، به اورگانیزم‌های انسانی نظام می‌بخشد و افراد را به رنگ خود در می‌آورد، و ناگزیر از رفتارهای معین می‌کند؛ از این رو با وجود آمد و رفت نسل‌ها، فرهنگ جامعه برقرار می‌ماند و استمرار جامعه حفظ می‌شود؛ بر اثر بسط میراث فرهنگی جامعه است که تکامل جامعه ممکن می‌شود، و انسان از سایر حیوانات ممتاز می‌گردد. انسان از فرهنگ الهام می‌گیرد و عمل می‌کند؛ فرهنگ منحصر به انسان است.

فرهنگ مادی و معنوی

از تعریف جامع فرهنگ چنین نتیجه گرفته می‌شود که، فرهنگ بردونوع است:
فرهنگ مادی و محسوس (material Culture)، ۲- فرهنگ غیرمادی و معنوی

۱- فرهنگ مادی عبارت است از همهٔ مصنوعات و اشیای مادی و طریقهٔ به کار بردن آن‌ها که جنبهٔ عینیت و عملی دارند، از قبیل ساختمان‌ها، ماشین‌ها، ملیوسات، خوردنی‌های ساخته شده، اسباب تجملی و هنری، ولی فرهنگ معنوی جنبهٔ عینیت ندارد، بلکه متکی بر ذهن است و به‌طور کلی عبارت از روابط فرهنگی میان نهادها و سازمان‌ها، قواعد اخلاقی و اجتماعی، اساطیر و روش زندگی بیابان‌گردی، روستایی و شهری.

رابطهٔ میان فرهنگ مادی و غیرمادی امری است ضروری، یعنی حد و مرز مشخصی میان فرهنگ مادی و معنوی نیست، بلکه هر دو به‌مانند دو رویهٔ یک سکه هستند: فرهنگ مادی بدون اتکا به فرهنگ معنوی کامل و عملی نیست؛ در عین حال، فرهنگ مادی در ابعاد اقتصادی و صنعتی روی تنوع و تکامل فرهنگ معنوی اثر قاطع می‌گذارد، و برعکس: اگر فرهنگ معنوی، یعنی معتقدات، افکار، علوم و فلسفه و حقوق سیاسی و اجتماعی و... در یک جامعه، ایستا باشد، روی فرهنگ مادی اثر منفی می‌گذارد.

بنابراین، اولاً میان فرهنگ مادی و غیر مادی رابطهٔ متقابل وجود دارد و آن دو وابسته به یکدیگرند؛ ثانیاً باید میان آن‌ها تعادل و توازن برقرار باشد، بنابراین اگر فرهنگ مادی بدون فرهنگ معنوی راه خود را کج کند، تمدنی افراطی پیش خواهد آمد، مانند تمدن‌های روم قدیم و بعضی جوامع غربی کنونی؛ و اگر قضیه برعکس باشد، یعنی اگر فرهنگ معنوی جامعه‌ای هم حاکم و هم ایستا باشد، پیشرفت فرهنگ مادی متوقف خواهد بود، و افراد چنان جامعه به کهنه‌پرستی و خرافه‌گرایی رو خواهند کرد، مانند بسیاری از جامعه‌های عقب‌ماندهٔ آسیایی و آفریقایی.

در این صورت، در آن گونه جوامع عقب‌مانده و نافع‌ال، فرهنگ معنوی جلوگیرنده خواهد بود. بنابراین، اگر جامعه‌ای دارای دو جناح فرهنگی مادی و معنوی پویا و با هم متناسب باشد، در راه رشد و تکامل و باروری خواهد افتاد، چنانکه بعضی جوامع پیشرفته مثل ژاپن و همسایگان آن، در آن راه قدم نهاده و پیش می‌روند. لازم به گفتن است که، در جوامع در حال رشد، همیشه باید فرهنگ معنوی پویا شود، تا فرهنگ مادی را هدایت کند.

تمدن و رابطه آن با فرهنگ

اگرچه بعضی جامعه‌شناسان قدیم تمدن (Civilization)، شهرنشینی و زندگی شهری، را با فرهنگ مترادف شمرده‌اند، و مثلاً ابن خلدون در کتاب مقدمه خود هردو را تحت عنوان «عمران» خوانده است؛ و بعضی پا فراتر نهاده فرهنگ را تمدن خوانده‌اند، مانند آرنولد توین بی تاریخ‌شناس متوفای معاصر انگلیسی، که برای جامعه‌های گذشته و حال بیست و شش تمدن شمرده و به عقیده او، آن تمدن‌ها با هم بی ارتباط بوده‌اند؟

ولی حقیقت این است که، فرهنگ و تمدن دو مقوله هستند؛ اما تمدن در داخل فرهنگ قرار دارد، یعنی تمدن در مرحله‌ای از تکامل فرهنگ ظهور می‌کند. وقتی فرهنگ جامعه به تمدن تبدیل می‌شود، که تمرکز اقتصادی، سیاسی و صنعتی در شهرها برقرار می‌شود. ماکس ویر جامعه‌شناس آلمانی گفته است: منظور از تمدن همان معرفت علمی و فنی و تسلطی است که، به کمک این دو (علم و فن) بر منابع طبیعی به وجود می‌آید، و منظور از فرهنگ فرآورده‌های هنری، مذهبی، فلسفی و سایر محصولات مشابه یک جامعه می‌باشد.^۱

بعضی جامعه‌شناسان مثل ماک ایور و ریچارد تران ولد، جامعه‌شناسان آلمانی، جنبه‌های علمی و مفید جامعه، مانند اشیا و مصنوعات مادی و فنون به کاربرد آن‌ها را «فرهنگ» و پدیده‌های معنوی جامعه را «تمدن» خوانده‌اند.^۲

در بررسی تحلیلی نظریات جامعه‌شناسان در تعریف فرهنگ و تمدن، می‌توان چنین نتیجه گرفت که: مقوله «تمدن» که گاهی به وسیله اشخاص نامتخصص با مقوله «فرهنگ» مترادف گرفته می‌شود. از نظر مصداق، تمدن خاص‌تر از فرهنگ است؛ فرهنگ جنبه مقدمه‌ای و عمومی دارد و در جامعه‌های ابتدایی نامتمدن نیز حاکم و اساسی است، ولی تمدن اولاً جنبه‌نمایی و نتیجه‌گیری از فرهنگ مادی و معنوی است، ثانیاً تمدن مرحله پیچیده و حالت تداخلی دو جناح مادی و معنوی فرهنگ است. بنابراین، فرهنگ، مانند ابزارسازی و کسب علم و معرفت و پای‌بند بودن جامعه به قانون و اخلاق اجتماعی جنبه عمومی و انسانی دارد، ولی تمدن دارای جنبه خصوصی و منطقه‌ای است. خصوصی بودن آن از این جهت است که، هر جامعه‌ای به نحو خاصی از فرهنگ انسانی در عمل استفاده می‌کند.

۱. تی بی باتومور: جامعه‌شناسی ترجمه سیدحسن منصور، چاپ اول تهران ۲۵۳۵، ص ۱۳۵.

۲. ساموئل کنیک: جامعه‌شناسی، همان، ص ۵۶.

به بیان دیگر، هر جامعه در منطقه و محیط طبیعی و اجتماعی خاص خود، از فرهنگ مادی و معنوی بهره‌برداری می‌کند، از این رو فرهنگ در مرحله عملی در آن محیط‌ها، حالت و صفت خاصی بخود می‌گیرد و به صورت «تمدن» در می‌آید. بدین سبب است که هر جامعه و ملتی از قدیم، تمدن مخصوص به خود دارد؛ مثل تمدن‌های خاص یونانی، ایرانی، مصری، بین‌النهرینی، چینی، اروپایی، آفریقایی، اسلامی، شرقی، غربی و غیره؛ در عین حال میان این تمدن‌ها ارتباط و پیوستگی ریشه‌ای وجود دارد.

فرهنگ معنوی در مرحله تمدن، تحت عنوان «فرهنگ ملی» تبیین می‌شود؛ از این رو فرهنگ ملی هر جامعه و ملتی با جوامع و ملل دیگر متفاوت است: فرهنگ ملی هر قوم و ملتی عبارت از سنن مشترک میان افراد آن ملت است، مثل آب و خاک و ویژه، زبان، طرز زندگی اقتصادی و روابط تولید، آرمان‌ها و آداب و رسوم. فرهنگ از این جهت رنگ ملی و ویژه به خود می‌گیرد، و ملت‌ها می‌کوشند، خصوصاً ملت‌های عقب‌مانده، از خصوصیات فرهنگ معنوی ملی ملل دیگر پیروی نکنند، بلکه آن‌ها را خصوصاً در قواعد اخلاقی و روابط اجتماعی خود، بد بشمارند. و احیاناً آن را «غرب‌زدگی» تلقی کنند - شاید حق داشته باشند - زیرا هنوز آن مرحله آنتروپولوژیستی، یعنی این که: «بنی آدم اعضای یک پیکرند...» در جامعه انسانی فرا نرسیده است. بنابراین فرهنگ معنوی ملی هر جامعه برای آن محترم است. اما فرهنگ مادی، مثل مصنوعات و مخترعات ماشینی و غیره مشمول این قاعده نمی‌شود؛ بلکه لازم است در هر جامعه‌ای که ابزار جدیدی در جهت رفاه و آسایش و راحتی زندگی انسان ساخته شود، ملت‌ها و جامعه‌های دیگر با شرایط خاصی آن را اخذ و اقتباس کنند، و این موضوع نه غرب‌زدگی است و نه شرق‌زدگی. فرهنگ معنوی بخصوص، جدا از انسان، و نیز انسان منفک از فرهنگ در خارج از ذهن قابل تصور نیست. آنچه که مسلم است، در این عصر، فرهنگی که متکی به سیاست صنعتی پیشرفته باشد، بر فرهنگ‌های دیگر، دیر یا زود، غلبه خواهد کرد.

ویژگی‌های فرهنگ

فرهنگ، با این‌که از نظر کلی یک مقوله عام می‌باشد، در هر شرایط و زمان و مکانی دارای صفات و ویژگی‌های خاصی شده است، و در هر محیط جغرافیایی - اجتماعی رنگ ویژه‌ای به خود گرفته است؛ به خصوص فرهنگ معنوی جامعه‌ها که به صورت‌های فرهنگ غربی، فرهنگ شرقی مخصوص پوشیده است. در این تنوع فرهنگی، عوامل اجتماعی

چندی مؤثر بوده است که شاید مهمترین آن‌ها ملیت‌ها و ادیان و مذاهب و صورت‌بندی‌های اجتماعی و اقتصادی باشند؛ که گاهی باعث عقب‌ماندگی فرهنگی و گاهی پیشرفتگی آن شده است و می‌شود. اما به‌رویی هم این تنوع فرهنگی خود عامل تکامل فرهنگ جامعه‌هاست.

فرهنگ ملت و قومی عقب‌افتاده و عقب‌مانده فرهنگی، تعصب سختی در دفاع از فرهنگ خود در برابر فرهنگ‌های پیشرفته از خود نشان می‌دهد، فرهنگ جوامع و ملل دیگر را بد و برباطل تلقی می‌کند، و می‌کوشد آن‌ها را ضد انسانی (با محور قراردادن فرهنگ خود) بشمارد، و اگر بتواند با آن به مبارزه برمی‌خیزد؛ هراندازه فرهنگ معنوی جامعه‌ای ساده و عقب‌افتاده باشد، نوآوری فرهنگ مادی آن بسیار محدود و رشد نکرده می‌شود، و در نتیجه همیشه در عمل به فرهنگ مادی جوامع پیشرفته، محتاج و زیر سلطه آن‌ها باقی خواهد ماند.

فرهنگ نمی‌تواند جدا از انسان باشد، انسان‌ها می‌میرند ولی فرهنگ نمی‌میرد، بلکه با تحولی که به‌وسیله انسان‌های بعدی در آن به‌وجود می‌آید، دچار تغییر و تکامل می‌شود؛ چون فرهنگ غریزی نیست که از راه توارث به آیندگان منتقل شود و همیشه ثابت بماند، بلکه افراد جامعه در متن جامعه فرهنگ را می‌آموزند؛ بنابراین از همین راه فرهنگ به‌عنوان میراث اجتماعی از گذشتگان به آیندگان منتقل می‌شود؛ و نیز چنانکه گفته شده، فرهنگ معنوی یک مقوله عامی است که در همه جوامع انسانی به پیشرفت خود ادامه می‌دهد؛ اما هر قوم و ملتی فرهنگ معنوی خاصی (اخلاق دینی، قوانین حقوقی، مذهبی و مدنی، آداب و رسوم عادات اجتماعی و ملی و اساطیر) دارد که تخطی از حدود آن و پشت‌پازدن به آن، بی‌اعتنایی در رعایت آن، جرم و گناه تابو (Tabu) شمرده می‌شود. البته این تلقی در جامعه‌های مختلف متفاوت است: هراندازه جامعه‌ای سنت‌گرا و فرهنگ‌ناپذیر باشد، با دیده اغماض به آن مسایل نمی‌نگرد، ولی در جوامع صنعتی و پیشرفته در آن‌بارہ سختگیری به‌عمل نمی‌آید. زیرا مساله «فرهنگ‌پذیری» در آن جوامع، از قوانین اخلاقی و اجتماعی محسوب می‌شود. امروز کمتر جامعه‌ای یافت می‌شود که دارای فرهنگ معنوی دست‌نخورده و مستقل باشد؛ در میان ملت‌ها و جامعه‌ها حد و مرزی باشد. زیرا با تغییرات اجتماعی و فرهنگی روزافزونی که در تمام شوون زندگی ملت‌ها پدید آمده، داشتن فرهنگ با خصایص منحصر به فرد ناممکن شده است.^۱

۱. تی.بی. باتومور: جامعه‌شناسی، ترجمه سیدحسن منصور، همان، ص ۱۴۰.

فرهنگ عام و فرهنگ خاص - خرده فرهنگ

در حالی که در هر جامعه‌ای یک فرهنگ معنوی عام حاکم است، و فرقه‌ها و گروه‌های خاص و اکثریت و اقلیت آن را پیروی و از آن خود می‌شمارند، مثل اخلاق عمومی و آداب و آیین‌های کلی، نیز هریک از آن گروه‌های اجتماعی و شغلی، فرهنگ‌های ویژه‌ای دارند. این فرهنگ‌های خاص «خرده فرهنگ» نام دارد. مثل فرهنگ عُرَف زنان، معلمان، ارتشیان، کشاورزان طایفه گُردان، بلوچان، آرامنه، شاعران، بازاریان و غیره؛ در عین حال، جدایی و مرز قایل شدن میان فرهنگ عام و خاص کاری است مشکل. استاد محمود روح‌الامینی می‌گوید:

«فرهنگ (معنوی) عام ولی خاص است، یعنی به‌عنوان دستاورد معرفتی و فنی انسان و همه جامعه‌های انسانی «عام» است. بدین معنا که در همه جوامع انسانی (کوچک یا بزرگ، ساده و پیچیده) این میراث، مشترک و عمومی است که مبتنی بر قواعد و ضوابطی است... همه جوامع و ملل فلسفه‌ای برای زندگی و عقیده‌ای درباره هستی و مرگ و ماوراءالطبیعه و علت غایی جهان دارند؛ همه جوامع انسانی برای بیان آرزوها، غم‌ها، شادی‌ها و اندیشه‌های خود دارای آواز، قصه، ادبیات، رقص، نقاشی، موسیقی هستند. اما با همه این اوصاف (عام بودن فرهنگ)، ملاحظه می‌گردد که، هرگروه اجتماعی دارای ضوابط خویشاوندی، شیوه اقتصادی، مقررات مناسک اعتقادی، زبان و ادبیات و هنر مختص به خود می‌باشد. به عبارت دیگر، فرهنگ هر جامعه و گروه‌ها و فرقه‌ها خاص همان جامعه و گروه‌هاست.^۱»

قوم‌مداری

وضعیت پیشرفته و تکامل فرهنگ جوامع و نزدیکی و تداخل آن‌ها در یکدیگر، ایجاب می‌کند که جنبه‌های خاص فرهنگ زیاد مورد نظر نباشد؛ بلکه جنبه‌ای عمومی و همه‌سوگیری آن در نظر باشد. چون هرروز جوامع به یکدیگر بیشتر نزدیک می‌شوند، و این قویاً سبب می‌شود که، زیاد به جنبه خصوصی فرهنگ‌ها اهمیت داده نشود. اما اگر جنبه

۱. دکتر محمود روح‌الامینی: زمینه فرهنگ‌شناسی، چاپ تهران ۱۳۶۵، ص ۲۰.

خاص فرهنگ‌ها مورد نظر باشد، یعنی هر جامعه و ملتی تنها فرهنگ خاص قوم خود را در نظر داشته باشد، و آن را بهتر و معیار سنجیدن فرهنگ‌های دیگر بشمارد، دچار تعصب و خودمرکزی می‌شود. این حالت را «قوم‌مداری» (Ethnocentrism) نامیده‌اند. بنابراین، عقیده و تعصب قوم و جامعه‌ای که بر آن است که: فرهنگ او از همه فرهنگ‌های اقوام و جوامع بهتر و برتر است، برمحور قوم‌مداری است.^۱

غالب اقوام و ملل قدیم، مثل یونانیان و عرب‌های عصر اموی و نازیست‌های آلمان، قوم‌مدار بودند: یونانیان معتقد بودند که، غیر یونانیان «برتر» یعنی وحشی هستند؛ فردوسی گفته «هنر نزد ایرانیان است و بس...». عقیده قوم‌مداری در تاریخ ملل گذشته و اکنون، منجر به نژاد پرستی و خود برتری‌بینی شده و از این راه، چه جنگ‌ها و اختلاف‌هایی که میان اقوام بوجود آمده است! و گاهی موجب عقب‌ماندگی فرهنگی برای جامعه قوم‌مدار می‌شود. زیرا چنان جامعه و ملتی حاضر نمی‌شود از فرهنگ و علم و فکر اقوام و جوامع دیگر استفاده کند.

فرهنگ‌پذیری

فرهنگ‌پذیری یا فرهیختگی (Acculturation) جریانی است که فرد را عمیقاً و از جهات فراوان با فرهنگ جامعه هماهنگ می‌کند. هر کودکی که چشم به جهان می‌گشاید؛ بی‌اختیار در جریان فرهنگ‌پذیری قرار می‌گیرد؛ و هر شخص بالغی که از جامعه‌ای به جامعه دیگری می‌رود و با فرهنگ قومی مواجه می‌شود، مجدداً خود را ناگزیر از فرهنگ‌پذیری می‌یابد.^۲

چون ذات و ماهیت فرهنگ همواره در حال تحول و تکامل است، پس در فرهنگ‌پذیری به یکباره کسی نمی‌تواند فرهنگ جامعه‌ای (خودی یا بیگانه) را فراگیرد و بپذیرد؛ بلکه پیوسته باید در حال فرهنگ‌پذیری باشد. این جریان فرهنگ‌پذیری در افراد متفاوت است: نوجوانان و جوانان تندتر در آن جریان خود را تغییر می‌دهند و سازگاری نشان می‌دهند؛ افراد جامعه ناچارند در محیط جدید پذیرای فرهنگ جدید آن باشند، و هم‌رنگ جماعت شوند، وگرنه در آن جامعه خود را بیگانه می‌یابند.

این وضع شامل حال روستاییانی که وارد محیط جدید شهری می‌شوند نیز می‌شود؛

۱. ح. آریان‌پور: زمینه جامعه‌شناسی، همان، ص ۱۵۹.

۲. ح. آریان‌پور: زمینه جامعه‌شناسی، همان، ص ۱۵۹.

اگرچه افراد مسن روستایی در محیط فرهنگی شهری سعی می‌کنند فرهنگ جدید را بپذیرند، اما نمی‌تواند عمقی باشد؛ از این رو غالب گرفتاری‌های اجتماعی در شهرها ناشی از همان مساله است. زیرا او نمی‌تواند بطور کامل از فرهنگ قبلی ایستای خود جدا شود، و همه خصوصیات فرهنگ پویای شهری را جای‌گزین آن کند، در نتیجه، ذهن و فکر او دچار سرگردانی می‌شود.

در جوامع پیشرفته سازمان آموزش و پرورش باید از راه تعلیم و تربیت با برنامه دست، جریان فرهنگ‌پذیری جامعه را برای کودکان و نوجوانان انجام دهد؛ هراندازه این برنامه‌ریزی دارای اصول صحیح باشد، می‌تواند امر فرهنگ‌پذیری را پویاتر کند و جامعه را در مسیر تکامل، هدایت نماید.

امر فرهنگ‌پذیری، در تاریخ ملت‌ها، گاهی از طریق تحمیل فرهنگ جامعه غالب بر جامعه مغلوب صورت می‌گرفت، و ملت مغلوب مجبور می‌شد که فرهنگ و تمدن جامعه غالب را بپذیرد. این غلبه و اجبار در فرهنگ‌پذیری، به دنبال جنگ‌ها و حمله‌های خصمانه انجام می‌شد، و ملتی یا حکومتی بر ملت دیگر تسلط می‌یافت، و از راه تحمیل و اعمال قدرت، فرهنگ خود را جایگزین فرهنگ مغلوب می‌کرد. اگر فرهنگ غالب جنبه دینی داشت، پذیرش آن امری لازم می‌شد، و پای‌بندی به فرهنگ خودی نوعی کفر به حساب می‌آمد.

این نوع فرهنگ‌پذیری، زیاد ریشه‌دار نمی‌توانست باشد؛ با گذشت زمان فرهنگ مهاجم خود، در فرهنگ جامعه مغلوب حل می‌گردید؛ در عین حال اثر خود را می‌گذاشت، مثل فرهنگ ترکان سلجوقی در ایران، باعث عقب‌افتادگی و توقف پویایی گردید، از همین دست است حمله‌های پی‌درپی قوم‌های ویرانگر دیگر و اثرگذاری آن در فرهنگ ایران. ولی، هراندازه جریان فرهنگ‌پذیری در جامعه‌ای از راه درست انجام شود، باعث پویایی جامعه می‌گردد. فرهنگ پویا ایجادکننده جامعه پویا و متحرک می‌شود؛ رفتار اجتماعی و فردی هر انسانی در جامعه ناشی از ویژگی‌های فرهنگ آن جامعه است؛ از این رو از راه نصیحت و وصیت اصلاح و پویا نمی‌شود؛ تنها راه آن تعلیم و تربیت درست فرهنگ‌پذیری است. رفتاری که از یک جمع در جامعه سر می‌زند، خواه ناخواه تابع ویژگی‌های فرهنگی جامعه‌ای است که آن جمع بدان تعلق دارد. در فرهنگ هر جامعه مرزهایی برای فعالیت افراد و گروه‌ها معین شده است، و اکثر مردم از آن مرزها فراتر نمی‌روند؛ از این رو رفتار جمعی در عین حال که نسنجیده است و به تحریک عواطف صورت می‌گیرد؛ باز در قالب‌های فرهنگی معینی می‌گنجد.